

امپرسیون، جیغ بنفش

نویسنده: پیام لاریان

هرگونه اجرا از روی این نمایشنامه منوط به مجوز کتبی نویسنده است .

(در تاریکی با صدای نریشن مردی آغاز میشود. صدایی گرفته و خسته همراه با نتهای خرد و شکسته موسیقی)

: فروردین تصمیم گرفتم خودمو بکشم. چند تا قرص سفید تو یه لیوان حل کردم. بعد یهو تلفن زنگ زد.

اردیبهشت برای اولین بار بستری شدم. دکتر به مادرم گفته بود یه هیولا تو سرشه.

خرداد از دانشگاه اخراج شدم. هر چند واقعا دیگه میلی به موندن نداشتم.

تیر یه نامه نوشتم به مادرم. برایش نوشتم الان چند شبه خوابم نمی بره.

مرداد روز تولدمو خط زدم. سعی کردم یادم بره یه روز به دنیا اومدم.

شهریور دو ماه بود که نخواایده بودم. توی آینه که نگاه می کردم از گوشه چشمام قرمزی می زدن بیرون.

پاییز گذشت. با یه مشت هرزه گردی بیهوده هرروزه.

دی سرد شد. یه باغ روبروی پنجره اتاقم بود. صد تا کلاغ مرده روی درختها افتاده بودن.

بهمن بلند داد زدم. پنجره رو باز کردم و جیغ کشیدم اما هیچ کس زنده نبود.

اسفند به خودم گفتم باید یک سال بخوابم اما باز خوابم نبرد.

فروردین یه اسلحه خریدم... دو تا گلوله داشت... یکیش بوی خون می داد.

(صدای نویزی به تدریج بر می خواهد و آرام در شروع یک موسیقی فید می شود. با شروع موسیقی ستونی از نور بر

سکوئی مکعب مانند روشن میشود. در زیر نور پسری با موهای بلند در موسیقی وحشیانه ای میرقصه. به نظر می آید

به جنون رسیده است. لحظه ای بعد آرام نور می رود و دوباره تاریکی مطلق. صدای نویز دوباره بر خاسته و سپس

باز در صدای اولیه فید می شود)

:... روزهای بیخوابی شروع شده. اول فکر می کردم به خاطر اون صدای سوتی اما بعد صداها شروع شد و هر روز بیشتر

می شه. بیخودی موسیقی مو می زارم و تا صبح می رقصم اما باز صداها تو سرمه. یه چراغ راهنمایی قرمز جلوی پنجره

اتاقم بود. به خودم می گفتم شاید به خاطر اون چشمک نوره که خوابم نمی بره. تمام شیشه ها رو روزنامه کشیدم اما

نرفت. چند تا آجر آوردم و جای شیشه ها گذاشتم اما اینجاست... بیرون نمی ره. می ترسیدم بخوابم اما حالا دیگه حتی می

ترسم چشمامو ببندم. شبها از ترس خواب تا صبح سیگار می کشم. همه اتاقم شده پر از سیگارای نیمه سوخته. به خودم

میگم نباید هیچکی بفهمه. بزار اون حادثه یادت بره. اما بالاخره خواب به سراغم میاد. هر کاری کنم ازم نمی گذره. صداها بلند

و بلندتر میشه تا اینکه بهم بفهمونه نمی تونم ازش فرار کنم. چند وقت پیش رفتم دکتر. به دکتر گفتم دارم دیوونه میشم. گفتم

نمی دونم چه کوفتی بخورم شاید ولم کنن... ولی اونا هی پچ پچه می کنن. (صدای پچ پچه ها آرام شروع شده و بلند

میشود تا صدا را کاملا فید می کند) انگار می خوان بهم بفهمونن کی بودم و چی شد.....

(با پایان پچ پچه ها صدای جیغی وحشیانه بر می خواهد و موسیقی شروع می شود. موسیقی با آوای زنی همراه

است. ده ضربه ناقوس در موسیقی نواخته می شود. پس از لختی، نور آرام می آید. همان ستون نور در وسط. نوری

کاملا موضعی و محدود روی سکو....

صحنه اینگونه تشکیل شده است: تماشاگران گرد تا گرد پنج صندلی نشسته اند. صندلی هایی چوبی با فاصله ای

مساوی از هم. وسط سکویست مکعبی شکل و به رنگ مشکی با ارتفاعی کم که روی آن یک صندلی فلزی چرخان قرار

دارد. در زیر نور پسری جوانی با موهای بلند نشسته است. دستهایش زخمیست و چسبهای زخم و خون بر دستهایش

ماسیده. بر روی صندلی های چوبی چهار نفر نشسته اند. دو دختر و دو پسر. همه لباسهای مشکی و عینک دودی

دارند. خشک و آرام نشسته و به سکوی وسط می نگرند. پسر جوان روی صندلی چرخان خود چرخ می زند و به دیگران نگاهی می اندازد. در همین حال در پایان موسیقی صدای اول را باز می شنویم. موسیقی نیز به پایان می رسد. پسر جوان را با شماره ۱ می شناسیم.)

۱: یه نفر رو صندلی رو سکو نشسته بود. یه پسر جوون. عینک نداشت. موهای سیاهش رو صورتش ریخته بود. بی اونکه بدونم اون کیه حس کردم می ترسه... مٹ من.

۱: چی بگم... آخه من... راستش من زیاد بلد نیستم حرف بزnm. جلوی جمع می ترسم... خجالت می کشم...

۲: شماره ۱ یه سیگار بکش بعد حرف بزnm. فکر کنم راحت شی.

(شماره ۲ پسر جوانی بلند قد و چهار شانه با کمی ته ریش است. شماره ۱ سیگاری در آورده روشن می کند. اما بعد از یک اول به سرفه می افتد و سیگار را به زمین می اندازد.)

۱: (عصبی) فرقی نمی کنه... فرقی نمی کنه...

۲: فرقی می کنه. موسیقی مورد علاقه..؟

۱: نه.. الان نه..

۲: تو باز شلوار تو خیس کردی؟

۱: من می تونم سیگارمو بکشم؟

۲: ببین ما خیلی وقت نداریم. دوست داری در موردش حرف بزnm؟

۱: در مورد چی؟

۲: این که همه چیز مٹ خوابه.

۱: ..نه.

۲: چرا؟

۱: از خواب بدم میاد. خوابهام مٹ کابوسن. انگار مردم. ته یه چاه تاریک گیر کردم. یه حشره کثیف چسبیده اینجا.. کنار

چشمام. یه سوسکه. داره با شاخکهای کثیفش تو چشم...

۲: بالاخره باید از یه جایی شروع کنیم.

۱: از چراغ قرمز؟

۲: می تونه از یه جای دیگه باشه.

۱: من میخوام جامو عوض کنم... میتونم؟

۲: چرا؟

۱: به خاطر صندلیش... صندلیش اذیتم می کنه.

۲: خب صندلیتو عوض کن.

۱: نه... نه. به خاطر صندلی نیست... به خاطر نوره.

۲: کدوم نوره؟

۱: همین نوری که بالای سرمه. اذیتم می کنه. چشمم درد می گیره... اصلا... من نمیتونم... نمیتونم حرف بزnm.

۲: تو اینا رو دیدی؟

۱: نه.

۲: خیلی سریع جواب می دی.

۱: ...نه.

۲: شاید یکیشونو؟

۱: نه.

۲: باز سریع جواب دادی.

۱: ... نه ..نه.

۲: خب؟

۱: خب من اصلا نمی تونم... اصلا مجبور نیستم جواب بدم.

(کمی سکوت)

۲: پاشو.

۱: چرا؟

۲: پاشو بایست.

۱: گفتم که هیچ کدومشونو نمی شناسم. اذیتم نکن.

۲: شماره یک پاشو بایست.

۱: دست از سرم بردار. تو چی می خوای از ...

۴: (فریاد میزند) پاشو.

۱: خیلی خب... خیلی خب. پا می شم. من اینجوریم. دست خودم نیست. نمیدونم چرا شلوارمو خیس می کنم. نمی تونم جلو

خودمو بگیرم.

(کمی مکث)

۲: برو بشین.

(شماره ۱ میروود و در صندلیش می نشیند. حالا نوبت کس دیگریست تا وسط برود.)

۲: شماره ۳.

۳: بله؟

۲: شما...

۳: بزارید اول شماره ۴ بره.

۲: فرقی نمی کنه.

۳: (رو به شماره ۴) پس اول شما برید.

۲: شماره ۴.

۴: بله؟!

۲: شما.

(شماره ۴ بر می خواهد. او تنها کسیست که همیشه با عینک دودی به روی سکو می رود. پسر است جوان و قد

بلند. موهای بلندش را بسته است. میروود و زیر نور روی صندلی سکو می نشیند)

۲: شماره ۱.

۱: بله؟

۲: میتونی بپرسی؟

۱: موسیقی مورد علاقه؟

۴: الان نه.

۱: میتونی حرف بزنی؟

۴: آره. مشکلی ندارم.

۱: خب بگو.

۴: از چی؟

۱: از چراغ قرمز.

۴: چی؟

۲: در موردش حرف زده بودیم.

۵: هر چی می دونی بگو.

(صدای نریشن آغازین: به دختر جون. من دیده بودمش. همیشه با چشمای رک زده زل میزد بهم. هر روز اون تصویر

لعنتیش برام تکرار می شه)

۱: من می دونم سخته... وقتی اونجا نشستی سخته.

۴: برای من فرقی نمی کنه.

۱: چرا.. اونجا که نشستی چیزایی که می خوای بگی یادت میره.

۴: گفتم برای من فرقی نمی کنه.

۱: من شما رو دیدم؟

۴: (مکث نگاهش می کند) فکر نمی کنم.

۱: خب.. شروع کن.

۴: من اصلا نمی دونم برای چی انجام. اصلا نمی دونم اینجا کجاست؟! به تماشاخونه یا به کلوپ. از چی باید حرف بزنم هم

نمی دونم. اما این نوره داره مغز منو سوراخ می کنه. بدیش اینه وقتی اینجا نشستی احساس میکنی تو مرکز عالمی. انگار به

عالمه آدم نشستن و دارن بهت نگاه می کنن. خب شاید من دوست نداشته باشم حرف بزنم...ها؟

۳: می خوای جاتو عوض کنی؟

۴: گفتم برام فرقی نمی کنه. آدم اگه بخواد حرف بزنه هرجا باشه میزنه.

۵: از چراغ قرمز چی می دونی؟

۴: در موردش فکر نکردم.

۱: فکر نکردی یا یادت رفته؟

۴: چیزی نیست که راحت از یادم بره. خب من هم مٹ همه اونجا بودم. شب بود. گمونم ساعت ده. من شبها دهنم تلخ میشه مٹ

زهر. حاله از بوی گند دهنم به هم می خوره...

۱: بوی گند دهن؟

۴: آره... اونوقت دلم میخواد پنجره بالکن باز کنم و خودمو پرت کنم تو خیابون. آدم دست خودش نیست. به وقتهایی

اینجوری میشم.

۳: من هم اینجور بودم... آدم دلش می خواد پرواز کنه.

۲: الان چی دوست داری؟

۴: دوست دارم برقصم.

۱: (حرفش را می برد) خب... چراغ قرمز... یادت که نرفت؟

۴: آره... بعضی شبها اینجوری میشم. تلخ تلخه و شیرین هم نمی شه. چیزی که تلخه تلخه دیگه. به راحتی نمی شه شیرینش

کرد.

۱: (با پرسش مداوم عصبیش می کند) گفتم از چراغ قرمز بگو!؟

۴: (عصبانی شده فریاد میزند) شما چی می خواید بدونید. اصلا گور پدر شما... گور پدر چراغ... گور پدر بوی گند

دهنم. این نوره داره مغز منو سوراخ می کنه. ببندش... ببندش... مگه کری؟

(کمی سکوت)

۵: بزارید بشینه.

۲: کافیه... برو بشین.

(شماره ۴ می‌رود و در جایش می‌نشیند. سکوت برقرار می‌شود. نوبت شماره ۳ است. دختر جوانی با دو چسب بر پیشانی. چشمهای پف کرده و لبهای سیاه. گودی زیر چشمانش از دیگران بیشتر است)

۳: من نمی‌تونم وسط بشینم.

۲: شماره ۳ برو بالا.

۳: اما من نمیتونم.

۴: ما همه اون بالا بودیم.

۳: نمیتونم... نمیتونم.

۲: همه چی از ساعت ده شروع میشه. اون وقت که نمی‌دونی کجایی. گاهی وقتها با یه زخم شروع میشه. مث یه عادت. همه ما اینجوریم. گاهی وقتها انگشتهامونو گم میکنیم. باید خیلی دنبالشون بگردیم اما...

۳: بسه دیگه.. شما چه مرگتونه؟ (بلند میشود و می‌ایستد. در طی حرف زدن حول سکو می‌چرخد) من چی رو باید

بگم. آره. همه چی از ساعت ده شروع میشه. اونجا یه چراغ قرمز. همه پشت چراغ...

۴: (ناگهان برقص).

۳: نمیتونم... نمیتونم. سرم درد میکنه. سرم داره می‌ترکه. صدای جیغ داره گوشمو کر می‌کنه.

۴: ساعت چنده؟

۳: ساعت ده... یکی اینجاست. یکی اینجاست داره نگاه می‌کنه. شما نمی‌پرسین من کجا دیدمش. ولی من یادمه. ()

همچنان که از ترس گرد خود را می‌پاید روی صندلی وسط می‌نشیند) بعضی وقتها خیلی طول می‌کشه تا یادت بیاد چه اتفاقی افتاده اما یکی مث این کوفتی اونقدر تو ذهنت مونده که حالا نخوای واسه بالا آوردنش انگشت بزنی. اه... من چی باید

بگم وقتی نمی‌دونم هیچ کدوم از شما کیه و از کجا اومده. نمی‌دونم چرا یهو سرد شد!

۵: اما اینجا سرد نیست.

(صدای نریشن آغازین: سرد نبود. سرد شد. اونقدر سرد که انگار آدم لخت باشه.)

۳: چرا... سرده. انگار آدم لخت باشه. من میتونم پیام پایین؟

۴: اما اون بالا نور تو رو گرم می‌کنه.

۳: نه... گرماش از پایین کمتره.

۵: از خودت بگو.

۳: از خودم؟... داستان من از اونجا شروع میشه که همیشه گفتم چون چیزی نداره که بگم، از اولش نکبت بوده تا حالا (رو به

شماره ۴) شما چرا می‌خواستید برقصید؟ به نظر من فقط مرده‌ها می‌رقصند. مرده‌ها هستن که می‌خوان دردی رو که

دارن نشون بدن.

(صدای نریشن شماره ۲: در مورد داستانت می‌گفتی.)

صدای نریشن شماره ۳: اونجایی که من از ازدحام بیهوش شده بودم و دیگه نفسم بالا نمی‌اومد. اونجایی که دیگه تقریباً داشتم می‌فهمیدم کسی به زنده بودن و مرده بودنم کاری نداره یکی منو رو دستهاش بلند کرده بود و می‌برد. تو اون گیر و

داری که چپ و راست به هم می‌زدن یکی هنوز بود که یادش باشه زنده بودن و مرده بودن چقدر توفیر داره. چپ و راستش

مهم نیست. مهم اینه که من مطمئنم اونیه که منو بغل کرده بود یکی بود مث خودم. داستانی نداشت جز اینکه بشینه و بگه

زندگیش از اول نکبت بوده تا حالا.)

۱: ما فقط می‌خوایم بدونیم که پشت چراغ قرمز چه اتفاقی افتاد؟

۳: یعنی مهمه؟

۲: آگه نبود نمی‌پرسید.

۳: پشت چراغ قرمز یه هیجانی بود که نمی‌تونم تصور کنی. چه طور بگم؟ اونقدر حیرت آور که حرف زدن ازش مسخره

ست... (می‌لرزد) من سرده.

۵: از اون صدا بگو.

۳: لرز دارم.

۴: چی یادت مونده؟

۳: یه صدا. یه چیزی مَث یه جیغ بلند. کی منو گرم میکنه؟

۲: تو داری می لرزی.

۳: (ناگهان) نه.

۵: سرده؟

۳: نه... نه.

(نور میروید)

۱: چرا چشمتو بستی؟

۳: (همه بازیگران این جملات را زمزمه می کنند آنقدر که صدای همه هم ای بلند می شود) وقتی چشمتو می بندی راحتتر

می بینی. راحتتر می تونی دور و بر تو حس کنی. شاید واسه اینه که دیگه کسی رو نمی بینی. دیگه احساس نمی کنی کسی

دنبالته. اونوقته که یادت میاد چی بهت گذشته و چی می خواد سرت بیاد. ظلمت احساس آرامشه، مَث تو تاریکی حرف

زدن. حسیه که آسون به دست نمی یاد. به آسونی هم از دست نمی ره. وقتی چشمتو می بندی، همه چیز حتی چیزهایی که

نمی تونی ببینی رو خیلی راحتتر میبینی ، اونوقته که یادت میاد چی بت گذشته و چی می خواد به سرت بیاد.

(در تاریکی دوباره صدای نریشن آغازین پخش میشود. موسیقی نیز فضا را موحش بار می کند)

:یکیشون تو آینه بود. تو آینه وایساده بود و زل زده بود به من. هر چی جلوتر می رفتم حرکتی نمی کرد. رفتم جلو با مشت

زدم تو آینه، خون آروم از لای انگشتهام پایین ریخت. ولی اون باز به من زل زده بود. روی تخت، کنار صندلی. چند تا قرص

خوردم شاید دیگه نبینمش، اما باز اونجا ایستاده بود. وقتی گیج شدم و افتادم رو تخت، یه میله بلند آورد. گذاشت رو

پیشونیم. بعد آروم فشار داد. دردی نداشت اما سرم به تخت چسبید و... اون از اتاق بیرون رفت.

(نور ناگهان می آید. در زیر نور شماره ۵ نشسته است. یک دختر جوان زیبا. اما بی شک لباسهای تیره و سیاهی زیر

چشمهایش این زیبایی را به شدت تقلیل داده است. با این حال از دیگران شاداب تر و پویاتر به نظر میرسد. کماکان غیر

از شماره ۴ هر بازیگری در وسط و زیر نور بدون عینک دودی حضور خواهد داشت. با شروع این صحنه متوجه

میشویم که پرسشگران هر کدام یک صندلی از سمت راست جابجا شده اند. گویی صحنه مقداری به سمت راست

چرخیده است)

۵: ده بار خودکشی کردم. آستینامو بزنم بالا شاخ در میارید. جایی نمونده که تیغ خرابش نکرده باشه. حتی روم همیشه جلو

هیچ پسری لخت شم. می دونید... هر جور که می دونی اون اتفاق افتاده، هر جور که تونستم خواستم بیفته. دو سه باری هم

خودم خواستم جلوشو بگیرم اما راستش اگه بخواد بشه ، میشه. کسی نمی تونه جلوشو بگیره. تو جایی که اومدنت دست

خودت نیست ، مسلمه همیشه واسه رفتنت هم کاری کرد. مسخره ست نه؟ اما این خاصیتشه...

۱: اولین بار کجا دیدیش؟

۵: تو کافی نت. هر وقت می اومد می رفت یه گوشه ای آروم و بی سر و صدا می نشست. همیشه سیگارشو دم در خاموش

میکرد. اونقدر آروم بود که توجه همه رو بخودش جلب کنه، اونقدر ساکت که از وجودش کر بشی.

۴: اولین بار کی دیدیش؟

۵: نمیدونم... زمستون بود ، شایدم پاییز. یادمه خیس شده بود. خیس خیس ، عینهو یه موش آب کشیده...

۲: (ناگهان) خیس شدم.

۵: (متوجه میشود و آنی بر می گردد_ با آرامش و کمی خجالت. دیگران به آنها می نگرند) آره... خیس شدید.

۲: شما همیشه می آید اینجا؟

۵: تقریباً هر روز.

۲: جالبه!.

۵: (عصبی) چی جالبه... نفهمیدم چی جالبه.. واسه چی گفتید جالبه (شماره ۱ زیر لب می خندد) خفه شو به من نخند. (فریاد میزند) واسه چی گفتید....

۴: (فریادش را قطع میکند) شماره ۵ , ادامه بده.

۵: (پس از لحظه ای آرام میشود , غوغایی بیهوده داشته و خود متوجه میشود , پس سعی می کند به خود مسلط شود) بعد یه مدت اومد ID گرفت. گفت خوشم اومده ازتون .منم خوشم اومده بود ازش. ID مو بهش دادم. یه مدت با هم CHAT کردیم , بعد اومد خونمون.

۳: تو فهمیدی کارش چیه؟

۵: آره , از همون اول , HACKER بود. خیلی مخ بود. ولی من هیچ وقت نفهمیدم اون رمزها و کدها به چه دردش میخوره یا اونها رو واسه کی میفرسته. خودش می گفت بهش فکر نکنی بهتره.

۴: (ناگهان) بهش فکر نکنی بهتره. تو هم باید مت من یاد بگیری در مورد کارهایی که میکنی یا چیزایی که می شنوی کنجکاو کنی. (دیالوگ بعدی را خود شماره ۵ هم زیر لب زمزمه می کند) کنجکاو کردن تو بعضی کارها یعنی دردسری که پاتو میگیره و ولت هم نمی کنه. (باز شماره ۴ به تنهایی) آدم خیلی وقتها مجبوره کارهایی بکنه که اصلا دوست نداره... اصلا دوست نداره (و این جمله آخر مثل زمزمه در میان همه می پیچد)

۳: می دونستی مجبوره؟

۵: آره... این آخریا دست از سرش بر نمی داشتن. مٹ سایه دنبالش بودن. می گفت خسته شدم , میگفت دارم لجن میارم بالا. یه چیزای عجیبی میگفت. یه حرفای عجیبی میزد. میگفت خدا مرده (و این جملات را شماره ۲ نیز زیر لب تکرار میکند) میگفت اول آدم میاد بعد خدا. بعدش هم میرفتیم کلپ.

۱: کلپ... کلپ رو چه جور پیدا کردین؟

۵: اون منو برد. یه جورایی بند باشگاه بود. اونجا بود که تازه فهمیدم دارم چکار میکنم. تازه فهمیدم که زندگی یعنی چی. از این لجنی که توش بودیم و هر روز می اوردیمش بالا نجاتمون داد. از این لجنی که سر تا پامونو گرفته بود و هر روز بیشتر و بیشتر میشد بی اونکه بفهمیم از کجاست؟ , واسه چیه؟ (بغض کرده , سرش را آرام در خود جمع می کند) می دونی... (دیالوگ بعدی را شماره ۱ آرام زیر لب تکرار می کند) غصه جنبشیه که بی وقت و ناخودآگاه وارد خونت میشه , بعدش اونقدر بت فشار میاره که همه لجنهای زندگیتو میاری بالا... همه شو (دوباره به تنهایی) اینا رو اون میگفت

۲: ساعت ده کجا بودی؟

۵: پشت چراغ قرمز.

۳: چیز دیگه ای نمیخوای بگی؟

۵: چرا. من خواب زیاد می بینم. خوابهایی که همه شون مٹ کابوسن. من می خوام از دستشون فرار کنم اما....

۴: (حرفش را قطع میکند) موسیقی که نمی خوای؟

۵: میتونم بشنوم؟

۲: آره.

۵: (ناگهان تغییر عقیده میدهد) نه... الان نه.

(ناگهان تاریک میشود. صدایی گوشخراش همچون کشیده شدن اره بر آهن می آید و در یک موسیقی وحشیانه با نور فلاشر بازیگران می رقصند. رقصی جنون آمیز و دیوانه وار. نور فلاشر که قطع میشود موسیقی آرام آرام کم شده و در صدای خنده های شماره ۲ کم میشود. نور آرام می آید و شماره ۲ بر روی صندلی وسط نشسته است. بازیگران از سمت راست یک صندلی دیگر جا بجا شده اند)

۲: (خنده اش کم کم به سر میرسد) خیلی جالبه. هیچکی نمی دونه کلپ رو کی درست کرده یا کی به وجود آورده , آدمای

زیادی عضو هستن اما هنوز هم معلوم نیست صاحبش کیه. دوست دارم بدونم جریانش چیه ، اما نمی دونم. من به این چیزا فکر نمی کنم. شلوارمو خیس نمی کنم ، دهنم هم بوی گند نمی ده .هیچ وقت نه پرسشگر بودم نه پاسخگو .سال آخر دانشگاه بود که زد به سرم بی خیالش بشم .یه مدت هم زد به سرم برم از این خراب شده اما ...پول که نباشه پته آدم رو آبه ، آویزونی ، آویزون همه.

۵: از چراغ قرمز چیزی یادته؟

۲: درست نه... (هیجان زده) ولی خیلی جالب بود.یه تصویر مات تو ذهنم ، مٹ یه دالون که گیجت می کنه.همه وایساده بودن و نگاه می کردن ، همه گوششونو گرفته بودن از اون صدا .خیلی جالبه که شماره ۳ میگه من اونجا همه چیز یادمه ، من فکر میکنم این فرصتی که واسه هر کس پیش نیماه.خیلی باید تیز باشی که از یادت نره ،چون من خیلی به دیگران نگاه نمی کنم.زیاد کاری به کار این ندارم که دیگران چکار می کنن.بیشتر ذهنمو این مشغول می کنه که چرا چیزی میشه که دیگران بخاطرش باید کاری کنن.

(صدای نریشن شماره ۳ : پات چی شده؟

صدای نریشن شماره ۲ : من اهل راه رفتن نیستم ،اهل نشستن هم نیستم.این روزا دیگه سر پا هم نمی شه ایستاد. نمی دونم چی میخوام اما اونیکه میخوام دیگه پیدا نمیشه)

۲ : (نریشن تمام میشود اما شماره ۲ ادامه میدهد) یه سال بعد بیکاری تو دفتر روزنامه کار گیرم اوداما اونجا هم چیزی نبود که راضیت کنه.اونجا هم بهت یاد می دادن چطور میتونی حرف نزن.

۵: چه جور وصل کلوپ شدی؟

۲: من خودم وصل کلوپ شدم.روز اول درست وحسابی یاد گرفتم باید چکار کنم.حال کرده بودم از اون همه هیجان.یه چیزایی در موردش خونده بودم اما این جوریشو نه.من کتاب زیاد می خونم .این که کتابش چیه مهم نیست.با خوندنش حال می کنم.فکر میکنم خوندن کتاب حسابی آدمو از دنیا پرت می کنه ، دیگه نمی تونی فکر کنی داری چه گهی می خوری (می خندد)

۱: موسیقی مورد علاقه...؟

۲: (خنده هایش تشدید می شود و به تمسخر می گراید) موسیقی مورد علاقه منو شما ندارید.

۴: تو کلوپ با کسی دوست بودی؟

۲: هیچ وقت . اونجا هیجان حرف اوله. واسه زنده موندن باید فکر داشته باشی ، رو هوایی اگه ندونی تکلیفت چیه.یا باید رقصت خوب باشه یا ...مرگت .اگه نرقصی قلبت می ایسته...اینو که شما خوب می دونید.این یه مسئله مهمه.

۵: در مورد چی فکر می کنی؟

۲: (کمی مکث) در مورد اینکه چرا شماره ۳ اینقدر ساکته؟

(کمی سکوت)

۳: پات چی شده؟

۳: (جوابی نمی شنود.نگاه تلخ ۲ به ۳ - بلند تر) گفتم پات چی شده؟

۲: یکی از دستهای من یه انگشت کمتر داره. (دستهایش را به همه نشان میدهد) نمیگم کدوم...اما خودم بریدمش...هنوز هم نمی دونم چیه یا راست...اما یادمه خودم با یه چاقوی میوه خوری بریدمش (می خندد) چپ و راستش مهم نیست ، مهم اینه که حالا یه انگشت کمتر دارم (خنده هایش تبدیل به خنده هایی هیستریک میشود.دستهایش را نشان میدهد و آنقدر می خندد که ناگهان با صدای شماره ۱ به خود می آید)

۱: شماره ۲ پاشو بایست.

(شماره ۲ کمی نگاه می کند و بعد می ایستد)

۱: خسته شدی؟

۲: (با تلخی و زیر لب) نه... ولی دیگه داره حاله به هم میخوره.

۱: جاتو با شماره ۴ عوض کن.

(شماره ۲ به سختی میروود و میشینید. برای نخستین بار متوجه میشویم که او میلنگد. شماره ۴ بلافاصله بالا می

آید. کماکان تنها کسی ست که با عینک بالا می آید. سرش می لرزد)

۵: هر چیزی دوست داری بگو.

۴: (عصبی) سرم درد می کنه. یه میله تو سرمه.

۲: دوست داری در موردش حرف نزنیم؟

۴: یکی داره تو سرم جیغ میزنه. من کدئین میخوام.

۵: زیادی کدئین میخوری؟

۴: (ناگهان آزاد میشود) نه... نه... روزی چهار پنج. البته دیگه اثر نمی کنه. قبلنا خوابم می برد اما حالا فقط سرمو آروم میکنه.

۳: دفعه قبل عصبانی شدی.

۴: دست خودم نبود. حاله از چراغ قرمز به هم میخوره.

۱: اما گفتمی اون بالا راحتی؟

۴: هنوز هم میگم , دهنم بوی گند میده... اما هنوز یه حرفهایی دارم که بگم... که تو نتونستی.

۱: شاید الان بتونم حرف بزنی. خب تو تاریکی آدم راحتتره.

۴: اولین بار تو کلپ اتفاق افتاد. من ساعد دستمو با چاقو بریدم... بعد جراحتشو با تیغ عمیقتر کردم.

۳: رقص خوبی داشتی...

۴: آره , کمتر میشد زخمی بشم.

۱: تو رو بیشتر از همه می دیدن... ساقی بودی؟

۴: هووم...

۲: خودت چی میزدی؟

۴: هر چی گیرم می اومد... شیشه , کریستال, اسید.

۵: از جراحت دستت می گفتمی .

۴: من درد رو دوست دارم. فقط بوی گند دهنم ازبتم می کنه. خنده داره ولی از کتکهای بابام خوشم می اومد. اون هم وقتی

می دید من کیفور میشم بیشتر میزد. محکمتر با کمر بند می افتاد به جونم. هم اون اینکارو دوست داشت هم من. خون از

دماغم میزد بیرون اما اون محکمتر میزد. می افتادم یه گوشه و از درد زوزه می کشیدم اما اون میزد , بدتر میزد.

۲: (ناگهان) دیشب کجا بودی؟

۴: اونجا که تو خوشتم نمی یاد... چیه نکنه میخوای بری کمر بندتو بیاری؟

۲: خفه شو... تو پسر من نیستی... تو پسر من نیستی... تو پسر من...

(این زمزمه به فریاد تبدیل میشود. دیگران نیز با شماره ۲ به شکلی مهمه وار تکرار میکنند. شماره ۴ گویی دارد شلاق

میخورد و زجر می کشد , آنقدر ادامه پیدا می کند تا در بالاترین حد خاموش میشود. شماره ۴ سرش را در دستهایش

گرفته و نفس نفس میزند. همه چیز در سکوت فرو رفته است. شماره ۴ سرش را آرام بالا می آورد و ادامه میدهد)

۴: ارزش اینکار وقتی معلوم میشه که ازش زمان بگذره. هر چی جراحتش عمیقتر باشه ارزشش هم بیشتره. این اون چیزیه

که بچه ها تو کلپ بش فکر میکردن.

۲: کسی هم می مرد؟

۴: زیاد پیش نیومد. شاید دو سه بار. اون دو سه بار هم من اونجا نبودم (حرف را ناگهان عوض می کند. به شماره ۵) کدئین

دارید؟

۱: چراغ قرمز یادته؟

۴: آره.

۱: تو کجا بودی؟

۴: پشت چراغ ...

۱: (عصبی می‌کند. گویی این کار را تعددا انجام می‌دهد) گفتم تو کجا بودی؟

۴: (عصبی) من پشت چراغ قرمز ایستاده بودم. آره من پشت چراغ بودم که اون اتفاق افتاد... آره من پشت چراغ بودم که یکی اومد...

۵: (عصبی حرفش را قطع می‌کند) میشه بس کنی؟.

۴: من میخوام برقصم.

۳: فقط مرده ها می رقصن.

۴: (عصبی فریاد میکشد) من میخوام برقصم. باید برقصم (دیگران پچ پچه وار تکرار می‌کنند : آروم باش... آروم باش) همین الان... همین الان (صدایش را بالاتر می‌برد) میخوام داد بکشم. جیغ بزنم. کدئین میخوام. یکی به کدئین به من بده..... خفه شین.

(سکوت دوباره برقرار میشود. شمار ۴ آرام میشود)

۴: هر روز به اون اتفاق فکر میکنم. من هیچ کدومتونو یادم نمی‌یاد. اما اون جیغ هنوز تو سرمه (اشک در چشمهایش جمع میشود) روزی چهار پنج تا قرص میخورم شاید از سرم بره بیرون اما هنوز اونجاست. تو مغزم. اون همه آدم اونجا بودن اما حالا یکی مٹ من باید اینجا باشه... حالم اصلا خوب نیست.

۳: میخوای به موسیقی گوش بدی؟

۴: نه دیگه خسته شدم (مستاصل - بغض کرده) هر روز حادثه تکرار میشه. میاد و مغزمو میخوریه لحظه دست از سرم بر نمی‌داره. میخوام برم به جایی داد بزنم به میله تو سرمه. میخوام درش بیارم. بگم حالم بده. تو رو خدا یکی کمک کنه اما هیچکی نیست گوش بده... گوش نمیده... گوش نمیدن.

۲: سیگار میخوای؟

۴: (ادامه میدهد. سرش را میان دستهایش لمس می‌کند) سرم باد کرده... سرم گنده شده اونقدر که دیگه رو تنم جا نمیشه.

۲: (بلندتر) سیگار میخوای؟

۴: (عصبی تر ادامه میدهد) دوست دارم برقصم تا سرم کوچیک شه.

۲: (باز هم بلندتر) سیگار میخوای؟

۴: (با لگد صندلی را پرت می‌کند. دچار جنون آنی شده است) سیگاری نیستم... نیستم... نیستم.

(سکوت نسبتا طولانی. شماره ۴ آرام می‌گیرد. میرود و صندلی را بر داشته سر جایش می‌گذارد. در گوشه سکو می‌نشیند و زیر لب می‌گوید) : منو ببخشید... من حالم خوب نیست.

(صدای نریشن شماره ۴ : این روزا دیگه کم کم دارم مطمئن میشم اون حادثه اتفاق افتاده. میاد و منو با خودش میبره. هر روز اون حادثه تو سرم تکرار میشه. حادثه های زیادی بودن , اما این یکی با همشون فرق می‌کنه. (نور آرام فید میشود) بهترین حادثه زمانیه که میخوای از دستش فرار کنی. زمانی که خودتو آروم تو دستش می‌ذاری تا بترت. (موسیقی آرام بلند میشود) بهترین حادثه یه رودخونه ست. رودخونه ای که ماهی های تو آبش مردن و هیچ تخته سنگی نداره تا تو دستهاشو بهش بگیری. مٹ یه برگ شناوری و اونقدر می‌برتت جلو که دیگه ردی ازت پیدا نمیشه. بهترین حادثه , حادثه ندونستتیه... اونوقت چه بخوای , چه نخوای می‌برتت.

۵: (بعد یه مدت اومد ID ID پات چی شده: من اهل راه رفتن نیستم , اهل نشستن هم نیستم. این روزا دیگه سر پا هم نمیشه ایستاد. نمی‌دونم چی میخوام اما اونیکه میخوام دیگه پیدا نمیشه) (: منو ببخشید... من حالم خوب نیست. : این روزا دیگه

کم کم دارم مطمئن میشم اون حادثه اتفاق افتاده.میاد و منو با خودش میبره.هر روز اون حادثه تو سرم تکرار میشه.حادثه های زیادی بودن ، اما این یکی با همشون فرق می کنه.(بهترین حادثه زمانیه که میخوای از دستش فرار کنی.زمانی که خودتو آروم تو دستش می زاری تا ببرتت.(بهترین حادثه یه رودخونه ست.رودخونه ای که ماهی های تو آبش مردن و هیچ تخته سنگی نداره تا تو دستهاشو بهش بگیری.مث یه برگ شناوری و اونقدر می برتت جلو که دیگه ردی ازت پیدا نمیشه.بهترین حادثه ، حادثه ندونستنیه...اونوقت چه بخوای ، چه نخوای می برتت.(نور که می آید شماره ۱ همچون صحنه اول زیر نور است.باز بازیگران هر کدام یک صندلی از سمت راست جابجا شده اند.موسیقی پایان می پذیرد اما نریشن با صدای مرد آغاز نمایش دنبال میشود.شماره ۱ همان کارها را انجام میدهد)

(صدای نریشن آغازین:

– چی بگم...آخه من...من راستش زیاد بلد نیستم حرف بزنم...جلوی جمع میلرزم.

– شماره ۱ ، یه سیگار بکش بعد حرف بزن ، فکر کنم آروم شی.

(شماره ۱ سیگاری روشن میکند)

– تو اینارو می شناسی؟

– نمی دونم ، شاید آدم وقتی تو یه حادثه قرار بگیره ممکنه حس کنه بعضی ها رو می شناسه)

۴: تو هم تو باشگاه بودی؟

۱: آره...بیشتر وقتها اونجا بودم .من گاهی وقتها گریه می کنم.نمی دونم واسه چی...بیخودی ، چشمهام عادت کرده...

۲: ببین ما خیلی وقت نداریم.باید از یه جایی شروع کنیم.

۱: پدرم همیشه دهنش تلخ تلخ بود.همیشه دهنش بوی گند می داد .چهره ای که ازش یادمه با اون یونیفورم نظامی ، با مدالهای روی سینه ش که هر روز سعی میکرد تمیزش کنه ، با اون یقه کیپ و ریشهای آنکاره شده ، با اون عطر بد بویی که معلوم نبود از کدوم جهنم دره ای پیداش کرده اصلا چهره خوبی نبود.سالهای زیادی رو با سختگیری هاش گذروندیم...بشین ، پاشو ، بشین ، پاشو...ما تو یه تبعیدگاه بودیم.یه سگدونی که اسمش خونه بود.

۳: ما می خوایم در مورد اون جیغ بدونیم؟

۱: (بی توجه) پدرم از زخم معده مرد.بوی گند دهنش بخاطر معده اش بود.اما من فکر می کنم اون مغزش بود که بو می داد.مغزش بود که بوی گند گرفته بود و بوش همه جا رو پر کرده بود.درست و حسابی یادمه دردش اونقدر بالا گرفت که مجبور شد چند روزی تو بیمارستان بخوابه...اما وقتی بر گشت دیگه پدرم نبود.دیگه نه یونیفورم براش مهم بود نه مدالها.دکترها بهش گفته بودن که زخم معده ش به خاطر گندیدگی مغزشه.بهش گفته بودن به خاطر یه عمر زندونی کردن خودش تو زندونیه که بخاطر اون مدالها ساخته (پوزخند) خیلی مسخره ست نه؟...خیلی مسخره ست اگه بدنید زخم معده بخاطر روح آدمه.یعنی این روح آدمه که باعث میشه جسمش هر لحظه و بیرون و بیرونتر بشه.

۳: ما میخوایم در مورد اتفاق پشت چراغ قرمز بدونیم.

۴: از ساعت ده بگو.

۲: یا اینکه توی باشگاه چه خبر بود؟

۵: تو خودتو خیس میکنی .چرا؟

۱: (عصبی شده) نمی تونم جلوشو بگیرم.

۴: از بوی گند حرف میزدی؟

۱:

۲: (فریاد میزند) از بوی گند حرف میزدی؟

۱: (بسیار عصبی شده .دائما میچرخد و حرف میزند.دود سیگارش در ستون نور به هوا میرود) پدرم وقتی مرد تازه یاد گرفته بودیم با بوی گند دهنمون زنده باشیم.تازه یاد گرفته بودیم که چطور عاشق نشیم.چطور چشممونو ببندیم و یونیفورم برامون بشه زندگی.اینکه واسه یه مدال مغزمون بوی گند بگیره و دهنمون تلخ بشه.تازه داشتیم یاد می گرفتیم

تبعیدی یعنی چی... (آرام ضرب پاها شروع میشود و کم کم در صدای موسیقی از آوا هماهنگ شده به اوج میرود. شماره ۱ روی صندلی میچرخد و در چیزی میان اشک و ترس و فریاد آنقدر ادامه میدهد تا نور آرام برود) به زندگی سگی شروع شد. به عده میکشتم ما خاک می کردیم. به عده می کشتن ما خاک می کردیم. اونا هی می کشتن , ما خاک می کردیم. صندوق عقب ماشین بوی جسد می داد. ماشینم بوی جسد می داد. دستهام بوی جسد می داد. گودالهایی حفر می کردیم که به هیچ وجه نمی شد دیگه پیداشون کنی. چاه هایی که دیگه امکان نداشت بفهمی چی توش انداختی. من آدم چال می کردم (به زمین می افتد و صندلی را در دستانش گرفته مانند بیل زمین را می کند. نور بسیار آرام میرود) من آدم چال می کردم. آدمایی که مٹ خودمون نبودن. مغزشون بوی گند نمی داد. من آدم چال....

(همه چیز در تاریکی فرو میرود. صدای ضرب پاها و موسیقی بسیار بالا رفته اما ناگهان با ورود نور صداها قطع شده , همه چیز در سکوتی سترون فرو میرود. شماره ۱ آرام خود را جمع کرده به سختی روی صندلی می خزد. سکوت ادامه دارد)

۲: بگو کی رو دیدی. بهش بگو. شماره ۵... اون می خواد به چیزهایی بگه.

(چند لحظه سکوت)

۱: رو دستش جایی نبود که تیغ خرابش نکرده باشه. دیگه حتی روش نمی شد جلوی هیچ دختری لخت شه.

۵: تو چی داری می گی؟

۱: اونقدر آرام بود که توجه همه رو به خودش جلب کنه , اونقدر ساکت که از وجودش کر بشی.

(شماره ۵ میهوت و غمزده به او می نگره. چند لحظه سکوت مطلق)

۲: شماره ۱ بایست (۱ می ایستد) میتونی بشینی.

(شماره ۱ می ایستد. میخواد برود اما گویی پشیمان شده است. بر میگردد و نگاه تلخی به شماره ۵ می کند. صدای

نریشن شماره ۱ را میشنویم):

: تو باید بدونی... تو باید بدونی که مرگ اونا جز اینکه منو هم تا باشگاه کشوند ربط دیگه ای به من نداشت.

(میرود و می نشیند. صندلی برای چند لحظه خالی می ماند. آنگاه شماره ۳ به اکراه بلند میشود و بالا میرود. روی

صندلی چرخی میزند و به نور نگاه میکند تا به شماره ۴ میرسد)

۳: چرا میخواستی برقصی؟ (اولین بار است که او را تو خطاب می کند)

۴: چون مرده ها میرقصند. (شماره ۳ جا میخورد و مستاصل میشود)

۲: میخوای چیزی بشنوی؟

۳: فکر نمی کنم.

۱: تو بیشتر از همه ما از ده شب می دونی.

۳: آره اما خیلی مطمئن نیستم. مٹ به برقی که به چشم بزنه , خیلی زود ایجاد میشه , زود هم میره.

۲: چرا ده شب؟

۳: (پرخاشگرانه) تو چی میخوای بدونی؟

۲: میخوام بدونم اونی که داستانش از اول نکبت بوده تا حالا چی میخواد بگه جز اینکه صدای جیغ گوششو کر کرده؟

۳: خفه شو... خفه شو.

۴: تو حالت خوب نیست.

۳: خفه شید من حال خوبه. خوب می دونم دارم چه غلطی می کنم.

۵: اما ما فکر می کنیم تو هیچ چی یادت نیست.

۳: گفتم خفه شید... کی می دونه پدرم کی بوده. چند تا پدر می خواستم. ده تا , صد تا. می بینید که حال خوبه. درست و حسابی

یادمه نطفه م کجا گذاشته شده (رو به شماره ۲) تو هم بهتره اون دهن کثیف تو ببندی و فکر اون پای لنگتو بکنی که باید به

عمر به اون تن وامونده ت آویزون باشه.

(کمی آرام می گیرد)

۱: تو هم جیغو شنیدی؟

۳: آره.. به همون اندازه که الان تو گوش شما میچرخه. پشت اون چراغ قرمز وقتی همه مات و مبهوت مونده بودن که اون اتفاق چه جور داره مٹ نور مغزشونو سوراخ می کنه , من میرقصیدم. مٹ مرده ها. وقتی نعشه گیم بالا زده بود چرخ میزدم و با یه حرومی می رقصیدم.

۵: تو کلوپ با کسی بودی؟

۳: تو کلوپ هیچ کس با هیچ کس نبود. خیلی ها مٹ من نه پدری داشتن نه مادری. جایی بود که یادت میرفت نقطه اتصال بین تو و کسی می تونه باشه. تا اون اتفاق پیش اومد. (موسیقی شروع میشوود. موسیقی حاکی از ترس است. به تدریج متوجه می شویم نور سفید موضعی دارد تبدیل به نور قرمز میشوود و با پایان دیالوگ شماره ۳ نور کاملاً قرمز میشوود) من اون اتفاق یادمه... یعنی نمیشه که از یادم بره. یکی که دیگه مغزش مال خودش نبود , جیغ میزد و شلیک میکرد. من حسابی گیج شده بودم , میخواستم فرار کنم اما نمیشد. اون مٹ دیوونه ها جیغ میزد و همه جا رو خونی میکرد. همه چیز قرمز شده بود. سرخ... سرخ... سرخ... سرخ... سرخ.

(همه می ایستند. شماره ۳ سرش را میان دستها پنهان میکند. سرخی همه جا را فرا گرفته. صدای نریشن آغازین را بر روی موسیقی میشنویم)

: گاهی وقتها خیلی سعی میکنم یه چیزایی از یادم بره. باید فراموش کنم وگرنه دو دستی گلومو فشار میدن. بعضی چیزها رو نمیخوای باور کنی , بعضی چیزها رو هم نمیخوای هیچ وقت دیده باشی. اون اتفاق خیلی ساده پیش اومد. یه نفر داشت میرقصید. بعد یه دفعه جیغ کشید. دو تا دستشو آورد بالا و شلیک کرد. من زیر یه تخت قایم شده بودم. خون ریخت روی کاشی. آروم اومد جلو , اونقدر جلو که رفت زیر انگشتم... هنوز هم انگشتم بوی خون میدن... هنوز هم انگشتم... خون میدن... هنوز هم انگشتم...

(موسیقی نیز تمام میشوود. نور ناگهان بر می گردد. بازیگران همچنان ایستاده اند)

۳: (سرش را بلند میکند) چرا چیزی نمی گید؟ لابد خیال میکنید دارم هذیون میگم (عصبانی شده , فریاد میزند) اما من کاملاً یادمه. همه چیز... همه چیز یادمه. ساعت ده شب من اونجا بودم. تو کلوپ... می فهمید... تو کلوپ

(بلند میشوود و می ایستد) من سردمه. میخوام بیام پایین (همچنان گریه می کند و فریاد میزند) من میخوام بیام پایین. چرا خفه شدید. من این بالا حال خوبه. خوب خوب. نه مٹ شما احمقها به چس مستی چسبیده باشم. دیگه چیزی نمیزنم. دیگه لخت نمیشم. تنم پر از خراشه. با ناخن تن خودمو تراشیدم. با ناخن پوست خودمو کندم. اونقدر که از رگهام لجن بزنه بیرون نمی زارم اون دست کثیفتون به من بخوره. دیگه نمی خوام عرق پیشونیمو بخورم. من میخوام بیام پایین... (داد میزند و بر روی سکو می افتد) میخوام بیام پایین.

(سکوتی نسبتاً طولانی برقرار میشوود. شماره ۲ به حرکت در می آید)

۲: شماره ۳ , تمومش کن.

(شماره ۲ لنگان از صحنه بیرون میرود . ۴ و ۱ نیز مانند او بیرون میروند. تنها شماره ۵ است که همانجا ایستاده به او می نگرد. شماره ۳ آرام به کناره سکو می خزد و مینشیند.)

(من سردمه. میخوام بیام پایین) (من میخوام بیام پایین. چرا خفه شدید. من این بالا حال خوبه. خوب خوب. نه مٹ شما احمقها به چس مستی چسبیده باشم. دیگه چیزی نمیزنم. دیگه لخت نمیشم. تنم پر از خراشه. با ناخن تن خودمو تراشیدم. با ناخن پوست خودمو کندم. اونقدر که از رگهام لجن بزنه بیرون نمی زارم اون دست کثیفتون به من بخوره. دیگه نمی خوام عرق پیشونیمو بخورم. من میخوام بیام پایین...) (میخوام بیام پایین. ۳: (زمزمه کنان) اونجایی که من از ازدحام بیهوش شده بودم

و دیگه نفسم بالا نمی اومد. اونجایی که دیگه تقریباً مطمئن بودم کسی به زنده بودن و مرده بودنم کاری نداره ، یکی منو رو دستهای بلند کرده بود و میبرد. اونی که نه اهل راه رفتن بود نه نشستن. نمی دونم ، شاید هم به خاطر این می لنگید که نمی خواست زندگیش از اول نکبت باشه تا آخر.

(شماره ۵ آرام حرکت می کند و به روی سکو میرود. به نور خیره میشود و عینکش را در می آورد)
(صدای نریشن شماره ۵)

: احساس میکنم دارم لجن میارم بالا. (نور آرام آرام میروم) حال از فکر کردن به هم میخورم. میخوام دیگه فکر کنم به هیچ چی فکر نمی کنم. الان خیلی وقته که خوابها ولم نمی کنن. خوابها راحت نمی دارن. مث یه کابوس دنبالم میکنن تا جایی که رعشه بیفته به بدنم. (موسیقی آغاز میشود) گرمها از تو خوابها در می یان. صبح که پا میشم می بینم رو تختم شده پر از گرم. از گوشهام زدن بیرون و آرام رو تختم دارن جون می کنن. شبها دیگه می ترسم بخوابم. خواب مٹ هیولایی می مونه که دنبالمه. خواب می بینم که مرده ها می رقصن. مرده هایی که شلواراشونو خیس کردن. که میلنگن. دهنشون بوی گند میده و زیر آستیناشونو تیغ خراب کرده. مرده هایی که رو بدنشون پر از خراش ناخنه. خواب می بینم همه ایستادن. پشتت یه چراغ قرمز. وقتی همه ایستادن و هیچکی حتی نمی تونه پلک بزنه ، من و چهار نفر دیگه داریم میرقصیم و بی اونکه کسی بدونه از چراغ رد میشیم. چشمهای خونمون آبی میشه. دوست نداریم هیچ موسیقی بشنویم. دوست داریم جیغ بکشیم. اونقدر که کر بشیم. اونقدر جیغ بزنی که تا ابد تو گوشمون صدای زنگش بمونه. دوست داریم مٹ مرده ها برقصیم. مٹ یه سرنوشت. مٹ خوابی که دیده میشه اما نمی تونی بهش دست بزنی. اونقدر روشنه که تو رو مجذوب خودش میکنه. می برتت تا جایی که دیگه حتی نمی تونی لمسش کنی. تنها دلت میخواد با همه وجودت برقصی... همیشه برقصی...

(موسیقی در صدای نویز فید میشود و این بار با موسیقی جدید نور می آید. آنها ایستاده اند. از صدای ها خبری نیست. یکی از آنها روی سکو نشسته است و با ورود نور همچون زاده شدن دستانش سکو را لمس کرده ، به هوا رفته ، و اندامهای دیگرش را به رقص در می آورد. دیگران در چهار سطح سکو مانند تندیس هایی از درد ایستاده اند و پس از مدتی با رقصنده وسط همراه میشوند. رقص آغاز میشود. شاید مرده گان به رقص در آمده اند. هاله ای از نور سرخ بر سفیدی وسط می افتد. شاید آنها از چراغ قرمز می گذرند. شاید دیگر آنها به حقیقت زندگی شان پی برده اند و ناباورانه چاره ای جز پذیرفتن آن ندارند. شاید...)

دیگران به رقصنده وسط دست می کشند ، گویی او در میان شعله دستانی نیازمند میسوزد. نور آرام آرام میروم و موسیقی در صدای آغازین گم میشود.)

: ماههای سال می گذره و روزهای بیخوابی تموم شدنی نیست. صداها تموم شدنی نیست ، چراغها... حالا دیگه یه اسلحه تو دستمه. با دو تا گلوله ، یکیش بوی خون میده.

اونا اینجان. همین جا تو اتاق پر از سیگارای نیمه سوخته. دارن تو مغزم میرقصن. یه لحظه راحت نمی دارن. آرام آرام انگشتهام بوی خون می گیره. تمام بدنم داره میشه پر از خراش. (صدای مرد آرام آرام در صدای زنی که همان جملات را می گوید فید شده ، انکار همه چیز به ذهن انسان دیگری منتقل میشود) دوست دارم پنجره بالکن باز کنم و خودمو پرت کنم تو خیابون. دوست دارم داد بزنیم بگم سردهمه ، بگم یه میله تو سرمه. ولی اونا راحت نمی دارن. یه مدته اومدن تو سرم و بیرون هم نمی رن. به دکتر گفتم یه کوفتی بده تا از سرم برن بیرون اما باز اونا اینجان. انگار می خوان اون حادثه دوباره یادم بیاد. شبها تا صبح می شینم سیگار میکشم. تو کشوی میزیم یه اسلحه ست. با دو تا گلوله. یکیش... بوی خون میده.

(با صدای جیغ ، ناگهان نور می آید. همچون صحنه اول شماره ۱ بالا نشسته است. اما دیگران مانند صحنه اول نیستند. شماره ۲ لبه سکو نشسته است. ۳ به سکو تکیه داده. ۴ روی زمین ، کنار سکو ، دراز کشیده و ۵ نیز در ضلع دیگر سکو نشسته است. شاید آنها وارد ذهن جدیدی شده اند.)

(صدای نریشن زن : یکیشون رو صدای بود. موهاش رو صورتش ریخته بود. فکر می کنم می ترسید... مٹ من.)
۱: چی بگم... من راستش زیاد بلد نیستم حرف بزنی. وقتی میخوام تو یه جمع حرف بزنی ، میترسم... خجالت می کشم.

۲: شماره ۱. یه سیگار بکش...بعد حرف بزن.

۱: نه...نه..فرقی نمی کنه.

۴: موسیقی میخوای؟

۱: (با تردید) موسیقی...

(موسیقی آرام آرام شروع میشود.آواز تلخش را میشنویم)

۵: تو باز خودتو خیس کردی؟

۱: نمی تونم جلوی خودمو بگیرم...نمی تونم.

۲: ببین , ما خیلی وقت نداریم.دوست داری در موردش حرف بزنیم؟

۱: در مورد چی؟

۳: اینکه همه چیز مٹ یه خوابه؟

۱: نه.از خوابها بدم میاد.خوابهام مٹ کابوسن.انگار مردم , هرچی داد میزنم کسی صدامو

(همه چیز تکرار شده است.صدایش در موسیقی گم میشود.تاریکی همه جا را فرا میگیرد.....)

یکیشون رو صندلی بود. موهاش رو صورتش ریخته بود.فکر می کنم میترسید...مٹ من.

پاییز ۸۳



PROPAGATE BY :

forum.farsbazar.com

www.farsbazar.com